

تحلیل اسلام سیاسی از منظر هویت مقاومتی و برنامه‌ای در عصر جهانی شدن

خلیل اله سردارنیا

استادیار علوم سیاسی دانشگاه شیراز kh_sardarnia@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۱/۲۰

چکیده

جهانی شدن پدیده‌ای است که می‌توان آن را از دو زاویه متفاوت نگریست؛ یا به مثابه فرایند طبیعی و عینی تلقی کرد که مرتبط با تحولات و نوآوری‌ها در عرصه‌های اقتصادی و فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی است؛ یا در جهت عکس، می‌توان آن را به مثابه پروژه هدایت شده با عنوان «جهانی سازی به جای جهانی شدن» دانست که در راستای گسترش سلطه و نیازهای اقتصاد سرمایه‌داری نو لیبرال غرب در جهان است. در چند دهه اخیر، جریان‌ات اسلامگرا با تمام محدودیت‌های داخلی و خارجی پیش رو، در جهت مقابله با فرایند جهانی سازی و پروژه جهانی سازی فعال بوده‌اند و دولت‌های محافظه کار و وابسته به نظام سلطه در منطقه را به شدت به مبارزه طلبیده‌اند. در این نوشتار، نگارنده درصدد است که به دو هدف مهم بپردازد: از یک سو، ریشه‌های پیدایش اسلام سیاسی بر مبنای هویت مقاومتی و تعارض آن با نظام سلطه و پروژه جهانی سازی بررسی می‌شوند تا از این رهگذر، موضع دفاعی جهان اسلام و بطلان دیدگاه‌های نظریه پردازان برخورد تمدنی آشکار گردد و مشخص می‌شود اسلام خشونت طلب نیست؛ از سوی دیگر، راهبردهایی برای امکان شکل گیری جنبش فراگیر اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا برای ارتقاء هویت‌های موجود اسلامی از سطح مقاومتی به هویت برنامه‌ای برای تشکیل حکومت‌های مردم سالار دینی و طرد جدی نظام سلطه فرامنطقه‌ای ارائه می‌شود.

واژگان کلیدی: هویت جهانی اسلام، نظام سلطه، اقتصاد نو لیبرال غرب، جهانی شدن، جهانی سازی.

مقدمه

پیش از ظهور اسلام سیاسی، ناسیونالیسم یا پان عربیسم به‌عنوان نیرومندترین جریان سیاسی-اجتماعی در سپهر سیاسی و عمومی جوامع عربی خاورمیانه و شمال آفریقا بود. از اواسط دهه ۱۹۷۰ به این سو، اسلام سیاسی یا بنیادگرایی اسلامی به شکل جدی جایگزین پان عربیسم شکست خورده شد. عواملی همچون: ناکارآمدی حکومت‌های سکولار، سوسیالیست و پان عربی در ابعاد گوناگون سیاسی، ارزشی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، پس از آن، روی کارآمدن جمهوری‌های اقتدارگرای محافظه‌کار و وابستگی آنها به نظام سرمایه‌داری نولیبرال غرب، تشدید سلطه سرمایه‌داری بر کشورهای منطقه در عصر جهانی شدن و پروژه جهانی‌سازی در گسترش اسلامگرایی سیاسی بسیار موثر بودند. جریان‌ات اسلامگرا تاکنون عمدتاً در شکل هویت‌های مقاومتی و تدافعی در مقابل سلطه جهانی لیبرال دموکراسی و اقتصاد نولیبرال غرب در منطقه عمل کرده‌اند. اکنون نوبت آن رسیده است که از مشارکت در شکل هویت مقاومتی صرف، خارج شده و به سمت هویت برنامه‌ای با داعیه سیاسی جدی‌تر برای طرد جدی سلطه جهانی غرب سکولار و ایجاد خیزش عمومی فراگیر منطقه‌ای برای تشکیل حکومت‌های مردم سالار دینی روی آورند؛ پیروزی‌های چشمگیر انتخاباتی اسلامگرایان در مصر و تونس پس از سقوط دیکتاتورهای نخستین تجلی‌های نوید بخش در این زمینه هستند. در این نوشتار، تلاش می‌شود به دو سوال ذیل پاسخ داده شود:

(۱) مهم‌ترین ریشه‌های گسترش اسلام سیاسی در چند دهه اخیر چه بوده‌اند؟ (۲) چگونه می‌توان جنبش‌های اسلامی در خاورمیانه را از سطح هویت مقاومتی به سطح هویت برنامه‌ای برای طرد جدی سلطه نظام سرمایه‌داری نولیبرال غرب و تشکیل حکومت‌های مردم سالار دینی در عصر جهانی شدن سوق داد؟

فرضیه‌های تحقیق

(۱) اسلام سیاسی و جنبش‌های اسلامگرا عمدتاً با یک رویکرد دفاعی و مقاومتی در مقابل سلطه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نظام سرمایه‌داری نولیبرال غرب در منطقه و نیز در جهت به چالش طلبیدن حکمرانی غلط و بدفروجام حکومت‌های محافظه‌کار و سکولار وابسته به غرب و در نهایت به خاطر اقبال عمومی به این جریان گسترش یافته‌اند.

۲) مهم‌ترین راهبردها در ارتباط با جامه عمل پوشاندن به هویت برنامه‌ای جریان‌ات اسلامگرا برای تشکیل حکومت‌های مردم سالار دینی عبارتند از: الف) ایجاد یک جنبش فراگیر اسلامی با گسترش شبکه‌های جنبش از سطح داخلی به سطح منطقه‌ای با تاکید بر مشترکات و ایجاد جلسات منظم برای هماهنگ‌سازی فعالیت‌ها (ب) ارائه یک برنامه و مانیفست جامع برای تشکیل یک حکومت مردم سالار دینی به عنوان بدیل برای حکومت‌های موجود بر مبنای تلقی از دموکراسی به مثابه مشی حکومتی و کاربست سازوکارهای آن در چارچوب اسلام (ج) آگاهی و بیداری مردم مسلمان از رهگذر افشاء ماهیت نظام سلطه لیبرال دموکراسی و اقتصاد نولیبرال غرب و حکومت‌های وابسته در منطقه و ضرورت بازگشت به خویشن اسلامی (د) ضرورت توجه بیشتر رهبران اسلامگرا به همراه سازی بدنه‌های اجتماعی یعنی توده‌ها و روشنفکران و طبقه متوسط جدید با خود برای وارد آوردن ضربه نهایی به حکومت‌های اقتدارگرای موجود (ه) استفاده بیشتر از فضای مجازی و شبکه‌ای اینترنت برای بیان اهداف، آگاه‌سازی و هماهنگ‌سازی فعالیت‌ها و ضرورت همراه‌سازی جریان‌ات ملایم‌گرا با خود.

بخش نخست) تحلیل اجمالی بر ریشه‌های اسلام سیاسی

در این قسمت، نخست به اجمال، پارادایم یا « رویکرد برخورد تمدنی» که به رویکرد نومستشرقان نیز معروف است، بررسی و نقد می‌گردد. سپس در پاسخ به سوال و فرضیه نخست مقاله، «رویکرد واکنشی» در خصوص تبیین ظهور و اسلامگرایی سیاسی بررسی می‌گردد.

الف) نقد و بررسی اجمالی رویکرد برخورد تمدنی

در ادبیات نظری پیرامون ریشه‌های جنبش‌های اسلام‌گرایی، نوشرق‌شناسان یا طرفداران نظریه برخورد تمدنی در نقطه مقابل پارادایم واکنشی قرار می‌گیرند. تحلیل‌گران در این طیف بر این نظرند که اسلامگرایی سیاسی عمدتاً یک پدیده ریشه‌دار و فرازمانی است که ناشی از دشمنی و خصومت ذاتی بین اسلام و غرب بوده و گریز ناپذیر است. از دید آن‌ها بین اسلام و دموکراسی و اندیشه‌های بنیادی فلسفی در غرب ناسازگاری ذاتی و بنیادی هست و این ناسازگاری حل نمی‌شود. برنارد لوئیس یکی از نظریه‌پردازان مهم در این پارادایم است. از دید وی، مسلمانان با تمایز دارالاسلام در مقابل دارالحرب از همان ابتدا نگاه خصمانه نسبت به دنیای غیر اسلام را ایجاد و

گسترش داده‌اند و از همان ابتدا جنگ دائمی برای تسلیم دنیای کفر به دنیای اسلام به راه انداخته و توجیه کرده‌اند (لوئیس، ۱۳۸۶، ص ۲۷۷). وی بر این باور است که از دید مسلمانان، میان دولت اسلامی و کفار جنگ دائمی بوده است و فقط و فقط با پیروزی محتوم دین مبین اسلام بر کفر و ملحق شدن همه کشورهای جهان به دارالاسلام پایان می‌پذیرد (همان، ص ۳۱۵). از دید وی، در خاورمیانه عربی و اسلامی به دلیل رد مدرنیته و خرد بشری، ملت به عنوان واحد اصلی سازمان بشری در غرب را نمی‌پذیرند و مفهوم امت بر مبنای اقتدار مذهبی را برگزیده‌اند. وی بر عدم سازگاری ذاتی آموزه‌های اسلامی با دموکراسی و نظام‌های دموکراتیک تاکید می‌کند و تنها حکومت مناسب برای جهان اسلام را حکومت مذهبی می‌داند (Lewis, 1993, p:96). از دید الی کدوری، اسلام، اصلاح ناپذیر و بیگانه با دموکراسی و مدرنیته است (Hinnebusch, 2006, p.376). فوکویاما نیز بر تعارض اسلام به ویژه بنیادگرایی تندرو با مدرنیته و اندیشه‌های عقل‌گرای جهان شمول آن تاکید دارد.

لوئیس معتقد است که پس از فروپاشی کمونیسم، تهدید اسلام برای غرب و باور به ضرورت ایجاد یک «دیگر تحت الشعاع» در غرب برجسته‌تر شد. در راستای این پارادایم، پایان جنگ سرد به این برداشت انجامید که اشاعه اسلام سیاسی، آغازگر یک جنگ سرد جدید است که غرب دموکراتیک را در مقابل تهاجم بنیادگرایی اسلامی و مذهبی اسلام سیاسی قرار می‌دهد (Aydin & Ozen, 2010, p:546).

اما شاخصترین تحلیلگر غربی در این زمینه سموئل هانتینگتون است. وی در کتاب برخورد تمدن‌ها فرض اساسی خود را چنین طرح می‌کند که تعارض هویتی، تمدنی و فرهنگی منبع بنیادی و غالب کشمکش‌ها در جهان پسا جنگ سرد بوده است. وی هویت فرهنگی را عمدتاً ناشی از مذهب دانسته و آن دو را سنگ بنای هر تمدن می‌داند (Huntington, 2008, p:39). اکنون محور سیاست جهانی تعارض بین تمدن‌های رقیب و تعامل یا همکاری‌های درون تمدنی است؛ به عبارت دیگر، سیاست جهانی رایج جای خود را به سیاست تمدن‌ها داده است (Ibid, p:40).

وی با برشمردن هفت یا هشت تمدن یعنی تمدن‌های غرب، اسلام، کنفوسیوس، ژاپنی، هندو، اسلاو، آمریکای لاتین و احتمالاً تمدن‌های آفریقایی بر این باور است که در آینده، بین این تمدن‌ها برخورد رخ می‌دهد و مهم‌تر از همه جنگ خونین بین تمدن و ملت‌های اسلامی و غربی رخ خواهد داد. تعامل بین افراد در درون یک تمدن از یک سو بیش از پیش افزایش می‌یابد و از

سوی دیگر منجر به افزایش آگاهی تمدنی از مشترکات تمدنی خود و تفاوت‌های بنیادین آن با تمدن‌های دیگر می‌شود، لذا بر این اساس، هویت تمدنی شکل گرفته و به عامل محوری در تعیین تعارض و تعامل‌ها تبدیل می‌شود. به زعم وی، مواجهه اسلام‌گرایان با استیلای غرب ناشی از خودآگاهی تمدنی در جهان اسلام و تعارض ذاتی ارزش‌های آن تمدن با فرهنگ سکولار غرب، به معنای بخشی از یک جنگ سازمان یافته علیه تمدن غرب است. وی به این نظر است که از آغاز دهه ۱۹۹۰ و پایان جنگ سرد به بعد، به دلیل خودآگاهی تمدنی و استیلاجویی غرب، تهدید اسلامی به مهم‌ترین تهدید جدی برای غرب و غربی‌ها تبدیل شد، برداشت وی از اسلام به عنوان یک تهدید یکپارچه علیه غرب است. رویکرد برخورد تمدنی به دلایل ذیل، به شدت نقد شده است، مهم‌ترین نقدها عبارتند از:

۱) نظریه پردازان متعلق به پارادایم برخورد تمدنی با یک رویکرد اروپامحورانه، قوم‌محورانه و سکولار یک نگاه به شدت تحقیرآمیز و کاملاً سلبی و منفی به دین اسلام و مسلمانان را ترویج می‌کنند. در این نگاه، از یک سو، بین دین اسلام و عملکرد حکومت‌های اسلامی هیچ تمایزی قائل نمی‌شوند و از سوی دیگر، با یک دید غیر تاریخی و فرازمانی، دین اسلام را دین غیر عقلانی، تقدیری، نامتساehl، عقب مانده، خشونت طلب و ایستا معرفی می‌کنند. این برداشت، هم بر اساس محتوای دین اسلام و هم بر اساس شواهد موجود، کاملاً یکسویه و به دور از اصول منطقی و حتی اخلاق علمی است. این پارادایم، نوعی غیرت‌سازی را شکل می‌دهد که به این اساس، اروپا و مدرنیته غرب به عنوان «خود برتر» و جهان اسلام و خاورمیانه به عنوان «دیگری فروتر» ترسیم می‌شود.

۲) معرفی کل جهان اسلام و جنبش‌های اسلامی در شکل کاملاً خشونت طلب، رادیکال و ایدئولوژیک، نادیده گرفتن طیف‌های میانه رو و اصلاح طلب اسلامی و نادیده گرفتن تحولات فرهنگی و نگرش‌های مثبت به دموکراسی - البته سازگار با اسلام - در خاورمیانه و شمال آفریقا؛^(۳) نادیده گرفتن عامدانه تاثیرات مخرب سلطه و تهاجم نظام سرمایه‌داری نولیبرال غرب بر جهان اسلام و ناکارآمدی حکومت‌های اقتدارگرا و محافظه کار بر گسترش اسلام سیاسی در خاورمیانه.

ب) پارادایم واکنشی

در این پارادایم طیف گوناگونی از رویکردها وجود دارند که کاملاً در جهت دفاع از اصالت اسلام و حقانیت جنبش‌های اسلامی و رد رویکرد برخورد تمدنی طرح شده‌اند. طبق این پارادایم، اسلام‌گرایی عمدتاً و در درجه نخست، یک واکنش فرهنگی در مقابل تهاجم و سلطه فرهنگی غرب بر جهان اسلام است و در درجه بعدی اهمیت، در پاسخ به حکومت‌های اقتدارگرا و محافظه کار وابسته به غرب و ناکارآمدی آن‌ها از زاویه‌های گوناگون بوده است، این نظریه پردازان فرض وجود دشمنی ذاتی بین اسلام و غرب را رد می‌کنند. از دهه ۱۹۹۰ به بعد، اسلام‌گرایی به عنوان واکنش جدی جهان اسلام در مقابل هژمونی جهانی ارزشی- فرهنگی و سیاسی- اقتصادی غرب بوده است (Affendi, 1999, P:191E). در ذیل به اجمال، مهم‌ترین دیدگاه‌ها در این پارادایم بررسی می‌گردند.

یکی از زیر مجموعه‌های پارادایم واکنشی، نظریه بحران است. فرض اصلی در این نظریه آن است که اسلام‌گرایی، پاسخی به بحران‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در کشورهای اسلامی است که خود این بحران‌ها معلول دخالت غرب و ناکارآمدی حکومت‌های وابسته به غرب در منطقه خاورمیانه بوده است. مشابه با آن، نظریه مدرنیزاسیون ناکام نیز در تبیین بنیادگرایی اسلامی طرح شده است. بر اساس این نظریه، ظهور اسلام‌گرایی در واکنش به مدرنیزاسیون ناکام در ابعاد اقتصادی و اجتماعی به ویژه به خاطر تعارض فرهنگ اسلامی و سنتی با ارزش‌ها و فرهنگ اومانیستی و مسیحی بوده است (Knudson, 2003, p:18). در این نظریه، تاثیر انحطاط فرهنگی و سلطه جوامع غربی بر جوامع اسلامی مهم‌تر از ابعاد دیگر در ظهور اسلام‌گرایی فرض گرفته شده است.

بر طبق رهیافت گفتمانی، اسلام‌گرایی در واکنش به استیلا جویی فراگفتمان مدرنیته از دهه ۱۹۷۰ به بعد با محوریت دفاع از هویت و گفتمان اسلامی شکل گرفته و گسترش یافته است. ادوارد سعید بر این نظر است که در پس فراورده‌های فرهنگی و نوشته‌های نو شرق شناسان، ساختارهای نگرشی خاصی نهفته است که بازتاب دهنده منافع قدرت‌های خارجی هستند. بر اساس این رهیافت، اسلام‌گرایی به مثابه ایدئولوژی سیاسی از اسلام سنتی به مثابه دین و امری فرهنگی متمایز است و معطوف به امر سیاسی و هویت بخشی سیاسی و مدنی به مسلمانان و عنصر وحدت بخش و معنابخش است که مقصد نهایی آن، ایجاد یک نظام سیاسی مطلوب اسلامی

است. هابرماس نیز ظهور جنبش‌های اسلامی را به عنوان واکنشی در برابر تهاجم سریع مدرنیته می‌داند (اشرف نظری، ۱۳۸۷، صص ۳۲۷-۳۱۹). منصور معدل نیز ظهور بنیادگرایی اسلامی را در واکنش به سوگیری آشکار سکولار رهبران روشنفکر سده ۲۰ و پان عربیسم و استیلائی گفتمان لیبرال دموکراسی غرب در منطقه می‌داند. (Moaddel, 2007, p:963)

تعداد قابل توجهی از تحلیل‌گران، گسترش اسلامگرایی در خاورمیانه و شمال آفریقا را در واکنش به پروژه جهانی سازی و استیلائی اقتصادی و سیاسی نظام سرمایه‌داری غرب در این منطقه تحلیل می‌کنند. تا میانه دهه ۱۹۷۰ جنبش‌های اسلامگرا به دلایلی همچون سیاست‌های اقتصادی پوپولیستی و سوسیالیسم دولتی معطوف به حمایت از توده‌های کارگری و دهقانی، حمایت‌های عمومی از پان عربیسم و ضدت با غرب و خدمات قابل توجه دولت به توده‌ها و مردم چندان نیرومند نبودند.

از میانه و اواخر دهه ۱۹۷۰ به این سو، جمهوری‌های سوسیالیستی، پوپولیستی، پان عربی و ضد غرب جای خود را به جمهوری‌های اقتدارگرای غربگرا و وابسته و متمایل به ادغام در اقتصاد نولیبرال غرب داد. با روی کار آمدن چنین حکومت‌هایی، تغییرات مهمی رخ دادند که عبارتند از: الف) ائتلاف پوپولیستی و توده‌گرای متشکل از طبقات پایین و متوسط جامعه جای خود را به ائتلاف محافظه کارانه و الیگارشیک متشکل از خاندان حاکم، نظامیان، زمینداران، بورژوازی و مقاطعه کاران وابسته به حکومت داد ب) استراتژی جایگزینی واردات و اقتصاد دولتی و سوسیالیستی معطوف به حمایت از توده‌ها جای خود را به استراتژی توسعه صادرات و آزاد سازی اقتصادی - البته کنترل شده - و کاهش جدی حمایت از توده‌های عظیم کارگری و دهقانی و اصناف پایین دست شهری داد ج) با گسترش فرایند جهانی شدن سرمایه‌داری، نفوذ و استیلائی اقتصادی و سیاسی قدرت‌های غربی در منطقه افزایش یافت و جمهوری‌های اقتدارگرا بیش از نظام‌های سلطنتی، توصیه‌ها و سیاست‌های تحمیلی قدرت‌های غربی و صندوق‌ها و موسسات مالی بین‌المللی وابسته به آن‌ها را اجرا کردند؛ اجرای چنین سیاست‌هایی به افزایش شکاف طبقاتی، فساد اقتصادی، تورم و افزایش بی‌سابقه هزینه‌های خدمات دولتی، افزایش بیکاری، کاهش مسکن و در مجموع به بحران شدید مشروعیت سیاسی چنین دولت‌هایی در نزد توده‌ها، طبقات متوسط، روشنفکران، علما و رهبران مذهبی انجامید. (king, 2009, pp:7-8, Unay, 2011, pp:179-180 در چنین بستری بود که جنبش‌های اسلامی و اسلام سیاسی به عنوان قوی‌ترین جریان فکری،

سیاسی و اجتماعی با تکیه بر گفتمان و هویت اسلامی در نقطه مقابل استیلا جویی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی قدرت‌های غربی در عصر جهانی شدن، شکل گرفتند و گسترش یافتند. از دهه ۱۹۷۰ به این سو، با حاکم شدن سیاست‌های تحمیلی اقتصاد نولیبرال غرب در جمهوری‌های اقتدارگرای جدید، سیاست‌های یارانه‌ای و حمایت‌گرایی اقتصادی و اجتماعی به طور قابل توجهی کاهش یافتند و فشار ناشی از افزایش هزینه خدمات دولتی به شدت بر دوش توده‌های کارگری شهری و دهقانی و اصناف شهری سنگینی کردند. با وجود تلاش‌ها برای خصوصی‌سازی در دهه ۱۹۷۰، این تلاش‌ها منجر به افزایش اشتغال نشد. دولت‌های این منطقه چندان به خصوصی‌سازی گسترده اعتقادی نداشتند، زیرا نتیجه این امر، قدرت‌یابی و استقلال بخش خصوصی از حیث سیاسی و افزایش توانمندی سیاسی و چالشگری آن‌ها علیه حکومت بود. در عوض، حکومت‌های جدید به جای آزادسازی تدریجی و قانونمند، به سمت عمدتاً اختصاصی سازی منابع و موسسات اقتصادی دولتی به نفع اعضای الیگارش حاکم یعنی خانواده شخص حاکم، زمینداران، نظامیان و بورژوازی وابسته از طریق سازوکارهای کورپوراتیستی و شبکه‌های فاسد پیروگرایی یا کلاینتالیستی روی آوردند.

مهم‌ترین نتایج چنین وضعیت و سیاست‌ها عبارت بودند از: گسترش فقر، گسترش شکاف طبقاتی، تشدید تورم و افزایش قیمت خدمات دولتی، گسترش بیکاری و در مجموع، نارضایتی شدید توده‌های محروم و بحران مشروعیت حکومت‌های وابسته به غرب در نزد اکثریت اعضای جامعه بود. (Harrigan, 2006, pp. 446-448 El.Said, &) صندوق بین‌المللی پول در گزارش نوامبر ۲۰۰۳ اعلام کرد که میزان بالای بیکاری بزرگ‌ترین چالش برای کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا محسوب می‌شود. رشد سریع جمعیت منجر به بیکاری با رشد متوسط سالانه به میزان ۱.۵٪ شده است.

از اواخر دهه ۱۹۸۰ به بعد در بیشتر جمهوری‌های سکولار و اقتدارگرا و وابسته به نظام سلطه فرامنطقه‌ای همچون مصر، اردن، تونس، لیبی، الجزایر و مراکش ناآرامی‌های عمومی رخ داده و گسترش یافتند، در بخش قابل توجهی از این شورش‌ها، جنبش‌های اسلامی نقش عمده‌ای ایفا کردند. چنین بستری فرصت بسیار جدی برای ظهور و گسترش اسلام سیاسی به عنوان نیرومندترین جریان سیاسی و اجتماعی فراهم کرد و پایگاه طبقاتی آنها به توده‌های شهری و روستایی، طبقه متوسط جدید و تحصیلکرده شهری و برخی از اعضای طبقات بالا گسترش یافت (Toth, 2003)

(pp:345-349 رهبران و فعالان اسلامگرا از یک سو، سلطه جهانی نظام سرمایه‌داری غرب و حکومت‌های وابسته را به شدت به چالش طلبیدند و از سوی دیگر، در جبهه اقتصادی و اجتماعی با ارائه انواع کمک‌ها و خدمات اقتصادی و اجتماعی به مردم، به عنوان رقیب جدی برای دولت‌های ناکارآمد درخشیدند و حمایت جدی توده‌ها و روشنفکران را به دست آوردند.

شیرین هانتز نیز از جمله تحلیلگرانی است که در بررسی خاستگاه اسلامگرایی از منظر رویکرد واکنشی به موضوع می‌نگرد. وی بر این باور است که اسلامگرایی در واکنش به عوامل مهمی گسترش یافته است که عبارتند از: اقدامات استیلا جویانه غرب در قبال کشورهای عربی و اسلامی، نگرانی جوامع اسلامی از استیلای فرهنگی غرب، شکست حکومت‌های سکولار طی چند دهه گذشته در برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی، حمایت غرب از حکومت‌های فاسد و سرکوبگر عرب و حمایت آمریکا و غرب از اسرائیل. (هانتز، ۱۳۸۱، صص ۱۶۵-۱۵۷) وی نظریه تعارض ذاتی اسلام با غرب و تز برخورد تمدنی را به واقعیت نزدیک نمی‌داند. وی در ارتباط با سازگاری اسلام و دموکراسی بر این نظر است که اگر تلقی از دموکراسی به صورت سکولار باشد، بین اسلام و آن دموکراسی ناسازگاری ذاتی است، ولی اگر دموکراسی به مثابه مشی حکومتی و غیرسکولار و آمیخته به مذهب و شرایط محلی باشد، اسلام با این برداشت از دموکراسی سازگاری خواهد داشت.

دکمچیان، با یک رویکرد جامعه شناختی از یک سو، بنیادگرایی اسلامی را در واکنش به بحران هویت ناشی از تضعیف هویت اسلامی و امت اسلامی در مقابل هویت‌های سکولار، پان-عربی افراطی و پان ترکی و چپ گرایی از دهه ۱۹۵۰ به بعد بررسی و تحلیل می‌کند. از سوی دیگر، تهاجم غرب به مصر و چند کشور اسلامی و شکست اعراب از اسرائیل را منشأ دیگر بحران هویت و منشأ ظهور اسلامگرایی می‌داند. از دید وی، بحران مشروعیت، فوری‌ترین نتیجه بحران هویت در جهان عرب و نیز معلول از بین رفتن سریع مشروعیت نخبگان و نهادهای حاکم در رژیم‌های سکولار و پان‌عربی بود. بحران ناشی از فشار و سرکوب حکومتی، تضاد طبقاتی و ناکارآمدی حکومت در اجرای سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی مطلوب برای مردم نیز به بحران مشروعیت و اسلامگرایی پرشتاب در چند دهه اخیر انجامید. همچنین، دکمچیان همانند نظریه-پردازان مدرنیزاسیون ناکام به راین نظر است که نوسازی سکولار و غربگرا، قوی‌ترین عامل در ایجاد بحران فرهنگی و بحران هویت بود که به نوبه خود بر ظهور اسلامگرایی معاصر تاثیر بسزایی

داشته است. (دکمچیان، ۱۳۸۸، صص: ۶۲-۵۷) با بررسی اجمالی دیدگاه‌ها و نوشته‌ها پیرامون ریشه‌ها و خاستگاه‌های جنبش‌های اسلام‌گرا و اسلام سیاسی در می‌یابیم که هواداران پارادایم واکنشی نسبت به پارادایم برخورد تمدنی بسیار زیادند و جالب اینکه حتی در خود غرب نیز، پارادایم واکنشی هواداران بیشتری دارد، برخی با استناد به همین نکته، این پارادایم را می‌پذیرند. به اجمال، مهم‌ترین نقاط قوت در این پارادایم عبارتند از:

- ۱) جامعیت این پارادایم به دلیل برخورداری از طیفی از دیدگاه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در ارتباط با خاستگاه و گسترش جنبش‌های اسلامی در چند دهه اخیر
- ۲) جامعیت این رویکرد در ابعاد تاریخی، جامعه‌شناختی و واقع‌بینانه و دوری از تحلیل‌های انتزاعی و غیر تاریخی نظریه پردازان متعلق به رویکرد برخورد تمدنی
- ۳) تحلیل ریشه‌های داخلی در کنار ریشه‌های خارجی و فرامنطقه‌ای در واکاوی پدیده رو به گسترش جنبش‌های اسلامی.

بخش دوم: راهبردهایی برای طرد جدی نظام سلطه و حکومت‌های وابسته در عصر جهانی شدن
در بخش نخست، ریشه‌های ظهور و گسترش اسلام سیاسی و جنبش‌های اسلام‌گرا در سه دهه اخیر به اجمال بررسی شدند؛ تا کنون جنبش‌های اسلامی با هویت مقاومتی - تدافعی ظاهر شده و در مقابل سلطه جهانی سرمایه‌داری غرب و حکومت‌های وابسته از هویت ارزشی - هنجاری اسلامی دفاع کرده‌اند.

با آغاز هزاره سوم میلادی، پروژه جهانی سازی و جهانی شدن و سلطه اقتصاد سرمایه داری نولیبرال بر جوامع اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا آهنگ شتابان و پرسرعتی به خود گرفته است و این امر تا حد زیادی ناشی از اهمیت بسیار بالای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی این منطقه و نیز محوریت این منطقه به دلیل خاستگاه ظهور ادیان الهی بوده است. از آنجا که پس از فروپاشی اتحاد شوروی، تهدید کمونیسم برای غرب از بین رفت و با تبلیغات نظریه پردازان برخورد تمدنی مانند سموئل هانتینگتون، برنارد لوئیس و دیگران، اسلام به عنوان مهم‌ترین تهدید برای تمدن غرب مطرح شده، لذا گسترش سکولاریسم، اقتصاد سرمایه داری و کنار زدن جدی اسلام به مهم‌ترین اهداف باطنی در پروژه جهانی سازی توسط قدرت‌های سکولار و لیبرال - دموکراسی غرب تبدیل شده است.

نگارنده بر این باور است که استمرار باقی ماندن فعالان و رهبران اسلامی و جنبش‌های اسلامگرا در لاک هویت مقاومتی دیگر نمی‌تواند در طرد نظام سلطه، کارساز و موثر باشد، لذا تدوین برنامه‌های جامع برای نحوه رویارویی جدی با پروژه جهانی سازی و اقتصاد نولیبرال سرمایه‌داری و تشکیل حکومت‌های مردم سالار دینی بسیار ضروری است.

مانوئل کاستلز، هویت‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کند: الف) هویت‌های مشروعیت بخش، که توسط حکومت و نهادهای حاکم برای مشروعیت بخشی به وضع موجود سیاسی - اجتماعی و جلوگیری از گسترش مخالفت‌ها و مقاومت‌ها ایجاد می‌شوند. ب) هویت‌های مقاومتی که توسط کشگران و جنبش‌های مخالف یا اپوزیسیون در مقابل هویت‌های مشروعیت بخش و نظام سلطه چه داخلی و چه خارجی ایجاد می‌شوند. ج) هویت‌های برنامه‌ای که توسط اپوزیسیون و جنبش‌های اجتماعی برای تشکیل حکومت مطلوب طرح و ترسیم می‌شوند. (کاستلز ۱۳۸۱، صص ۲۵-۲۴)

در این قسمت، مهم‌ترین راهبردهای پیشنهادی - که عمدتاً تأملات نگارنده هستند - برای جامه عمل پوشاندن به هویت برنامه‌ای یا اهداف جنبش‌های اسلامی به اجمال طرح می‌شوند.

۱- پیدایش و استمرار جنبش اسلامی فراگیر در سطح منطقه

جنبش‌های اسلامی، نیرومندترین جنبش در خاورمیانه و شمال آفریقا در سه دهه اخیر بوده‌اند و پیش از آن، پان عربیسم به عنوان قوی‌ترین جریان سیاسی بود. گروه‌های اسلامی در قلب و اذهان بسیاری از افراد وابسته به طبقات پایین و متوسط، توده‌ها، روشنفکران، تحصیل‌کردگان و اخیراً در اعضای طبقات بالا نفوذ کرده و ریشه دوانده‌اند؛ به همین خاطر است که جنبش‌های اسلامی به عنوان تجلی‌های بسیار مهم هویت‌های مقاومتی - تدافعی به نیکی درخشیده‌اند. گرچه شکست ایدئولوژی ناسیونالیسم سکولار و پیام‌های جذاب اسلامگرایان برای مردم، وزن سیاسی و اجتماعی اسلامگرایان را بیش از پیش گسترش داده‌اند، علاوه بر آن، ساختار شبکه‌ای و غیرحزبی و درخشش آنها به عنوان جنبش‌های اجتماعی فراطبقاتی نیز در این خصوص بسیار تأثیرگذار بوده‌اند.

با تمام قدرت و نیرویی که جنبش‌های اسلامگرا دارند و به مثابه کانون‌های جدی مقاومت در مقابل نظام سلطه ایستاده‌اند، با این وجود، طرد جدی نظام سلطه و کنار زدن حکومت‌های وابسته به غرب، به طور جدی نیازمند فراگیر سازی بیش از پیش این جنبش‌ها و فاصله‌گیری از هویت مقاومتی صرف به سمت هویت برنامه‌ای با هدف یاد شده است. از آنجا که نظام سرمایه‌داری

غرب از تمام توان تبلیغاتی - رسانه‌ای، اقتصادی، سیاسی و نظامی خود برای گسترش سلطه لیبرال دموکراسی سکولار و اقتصاد آزاد در جهان به ویژه در منطقه خاورمیانه و معرفی اسلام به عنوان بزرگ‌ترین تهدید و مشوق تروریسم استفاده می‌کند، بنابراین، مقابله جدی و طرد آن نیازمند پیچیده و فراگیرتر شدن ساختار شبکه‌ای آن از سطح محلی و ملی به سطح منطقه‌ای است. فراگیر شدن جنبش‌های اسلامی باعث بسیج افکار عمومی و همه اقشار و طبقات معترض می‌شود، هر چه این بسیج منابع و افکار استمرار یابد، به همان نسبت، عقب راندن نظام سلطه و بازیابی هویت و خویشن اسلامی نیز بیشتر خواهد شد.

یکی از موانع موجود بر سر راه فراگیر شدن منطقه‌ای جنبش‌ها، وجود تفاوت‌های تاکتیکی و بعضاً نگرشی - ماهوی بین گروه‌ها و جریانات اسلامگرا است. سه طیف از جریانات اسلامگرا وجود دارند که عبارتند از: طیف رادیکال بنیادگرا، طیف میانه رو و طیف لیبرال؛ از این بین، طیف لیبرال چندان نیرومند نیست و رادیکال‌ها تا دهه ۱۹۹۰ قوی‌تر بودند ولی از میانه دهه ۱۹۹۰ به این سو به دلایلی، طیف میانه رو بر رادیکال‌ها برتری یافت. در حال حاضر، فراگیر شدن جنبش‌های اسلامی ضد سلطه غرب نیازمند قرار گرفتن همه طیف‌های اسلامگرا در زیر چتر واحد با اهداف مشترک است، البته با گسترده‌تر شدن شمولت طبقاتی و حمایتی طیف میانه روها امید می‌رود که جنبش در آینده نزدیک از نیرومندی بسیار بیشتری نسبت به گذشته برخوردار شود، با این وجود، انعطاف پذیری‌های متقابل در بین طیف‌های یادشده و یادگیری طیف میانه‌رو از سایر طیف‌های اسلامگرا نیز ضروری است؛ نتیجه نهایی این فرایند، همانا خواست بیشتر عمومی برای عقب راندن نظام سلطه لیبرال دموکراسی و اقتصاد سرمایه داری غرب خواهد بود.

ذکر این مطالب به معنی آن نیست که چنین اتفاقی در سال‌های اخیر رخ نداده باشد ولی حرکت به سمت فراگیری جنبش ضد سلطه جهانی سازی به کفایت خود نرسیده است. برای مثال می‌توان به جنبش اسلامگرای اخوان المسلمین به ویژه از دهه ۱۹۹۰ به این سو عنوان اولین تجلی مهم فراگیری جنبش در سطح ملی و تا حدی در سطح منطقه‌ای به دلیل شعبه‌های این جریان اسلامگرای میانه‌رو در اردن، سوریه و برخی کشورهای دیگر اشاره کرد. جنبش اخوان المسلمین به دلیل شمولیت طبقاتی و حمایتی به ویژه در بین طبقات پایین و طبقات متوسط کلاسیک و جدید، یک جنبش فراگیر نام گرفته است. گسترش و اشاعه این جنبش و همگرایی سایر جنبش‌ها از طیف‌های دیگر با آن می‌تواند به فراگیری بیشتر اسلامگرایی در منطقه بینجامد و نظام سلطه را به طور جدی مجبور به

عقب نشینی کند و نویدی برای بازیابی و بازگشت جدی به هویت و خویشن اسلامی در آینده نزدیک باشد.

۲- اتکاء شدید اسلامگرایان به رسانه‌ها و فناوری‌های نوین ارتباطی - اطلاعاتی

رسانه‌های جمعی به عنوان زبان نیروهای اجتماعی و مهم‌ترین کانال برای انتقال اطلاعات و پیامدهای کنشگران اجتماعی به مردم و مهم‌ترین ابزار برای ایجاد و جهت دادن به افکار عمومی و آگاهی رسانی سیاسی - اجتماعی هستند. به تعبیر کاسلتز، سیاست در عصر اطلاعات بر بال رسانه‌ها می‌چرخد و رسانه‌ها از قدرت نمادین بسیار بالایی برخوردارند و به تعبیر ژان کازینو، می‌توانند جهانی را از نو بسازند یا جامعه‌ای را تخریب و به هرج و مرج بکشانند.

رسانه‌های جمعی کلاسیک به ویژه اینترنت می‌توانند در فراگیرتر شدن جنبش‌های اسلامی و ایجاد افکار عمومی جهانی و منطقه‌ای به نفع این جریان بسیار موثر باشند. از آنجا که قدرت‌های غربی از تمام ابزارها به ویژه فناوری‌های نوین ارتباطی - اطلاعاتی برای پیشبرد پروژه جهانی‌سازی اقتصاد سرمایه داری و ارزش‌ها و اصول سکولاریسم و لیبرالیسم در جهان اسلام و سایر مناطق استفاده می‌کنند و رسانه‌های جدید، مهم‌ترین ابزارهای عملیات روانی و جنگ نرم بوده‌اند، بنابراین، ضرورت دارد که جنبش‌ها و فعالان اسلامی نیز از رسانه‌های جدید و کلاسیک برای دفاع از هویت و ارزش‌های اسلامی و اعاده هویت و خویشن اسلامی استفاده فراوان ببرند.

شبکه اینترنت به مثابه تار عنکبوتی است که نقاط اتصال آن را فعالان، جنبش‌ها، احزاب و مانند آن تشکیل می‌دهند و در خطوط بین نقاط اتصال، اطلاعات و آگاهی به مثابه جریان خون یا برق به سرعت در حال تبادل است. جنبش‌های اسلامی نیز یکی از تشکیل دهندگان نقاط اتصال در فضای سایبری هستند و تا کنون توانسته‌اند از طریق اینترنت، آگاهی سیاسی و اجتماعی مخاطبان را افزایش دهند و به تبع آن، برای نظام سلطه و حکومت‌های وابسته در منطقه در عصر جهانی شدن چالش‌های جدی ایجاد کنند.

یکی از ویژگی‌های مهم جنبش‌های اجتماعی در عصر جدید، اتکاء شدید آنها به رسانه‌ها است، جنبش‌های اسلامی نیز برای فائق آمدن به محدودیت‌های موجود برای رسانه‌های کلاسیک و برای بسیج افکار عمومی علیه نظام سلطه می‌بایست به شدت به رسانه‌های جدید روی آورند.

جنبش‌های اسلامی می‌بایست از تمام قابلیت‌های فضای سایبری مانند وب‌سایت‌ها، وبلاگ‌ها، نشریات بر خط، اتاق‌های گفتگو، ارسال ایمیل به مخاطبان بی شمار و مانند آن برای فراگیرسازی خود در منطقه و جامه عمل پوشاندن به هویت برنامه‌ای خود (یعنی طرد نظام سلطه قدرت‌های سکولار غرب و حکومت‌های وابسته و اعاده جدی هویت و خویش‌نمایی اسلامی) بیش از پیش استفاده کنند. نکته قابل توجه دیگر آنکه، اسلامگرایان صرفاً به بعد کمی و شکلی استفاده از فضای سایبری اکتفا نکنند بلکه بعد محتوایی آن از ابعاد گوناگون ارزشی- فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را به جد، مورد توجه قرار دهند تا از این منظر، نسل جدید جوانان را در کنار توده‌ها آگاه تر ساخته و شیفته و دنباله‌رو خود سازند و خود را به عنوان قوی‌ترین جریان سیاسی- اجتماعی و فکری به افکار عمومی جهانیان و مردم منطقه به قبولانند.

رسانه‌های جمعی به ویژه اینترنت با اشاعه آگاهی سیاسی و اجتماعی و بیان پر رنگ‌سازی چالش‌های سیاسی، فکری و اجتماعی قدرت‌های غربی و حکومت‌های وابسته می‌توانند افکار عمومی در ورای مرزبندی‌های قشری، طبقاتی و فکری را پشت سر خود بسیج کنند. اینترنت همچنان که در بسیج و هماهنگ‌سازی اعتراضات در حرکت‌های اخیر در شمال آفریقا موثر بوده است، در سایر کشورهای منطقه نیز می‌تواند منبع بسیار خوبی در این خصوص باشد و بیش از گذشته بر فراگیر شدن جریانات اسلامگرا موثر باشد.

فناوری‌های نوین ارتباط همچنین می‌توانند در گسترش سطح ساختار شبکه‌ای جنبش‌ها از محیط واقعی اجتماعی به محیط مجازی یا سایبری اینترنتی و نیز ایجاد و گسترش پیوندهای افقی و همکاری بین فعالان، رهبران و گروه‌های اسلامگرا در سطح منطقه بسیار موثر باشند. هر چه سطح پیوندهای شبکه‌ای بین اجزاء و عناصر تشکیل‌دهنده جنبش‌های اسلامگرا در دو محیط واقعی و محیط مجازی اینترنتی بیشتر باشد، به همان نسبت، شمولت جنبش‌های اسلامی بیشتر شده و نظام سلطه فرامنطقه‌ای و پروژه جهانی‌سازی بیش از گذشته مجبور به عقب نشینی خواهد شد و اسلامگرایان از جنبه تدافعی - مقاومتی به سمت تهاجمی تر شدن حرکت خواهند کرد.

۳- ائتلاف فراگیر از توده‌ها، روشنفکران و طبقه متوسط جدید

یکی از مهم‌ترین دلایل نیرومندی و تأثیرگذاری بالای جنبش‌های اجتماعی بر افکار عمومی و تصمیم‌گیران حکومتی نسبت به احزاب سیاسی، همانا شمولت طبقاتی و قشری آن‌ها است. شواهد

جدید در ارتباط با جنبش‌های اجتماعی نشان می‌دهد که جنبش‌هایی از نیرومندی و موفقیت بالا برخوردار بوده‌اند که توانسته‌اند توده‌ها را در کنار روشنفکران و طبقه متوسط جدید (اساتید، معلمان، دانشجویان، حقوقدانان، نویسندگان و غیره) همراه سازند. پیروزی‌های چشمگیر جریان‌های اسلامگرا در شمال خاورمیانه در مصر و تونس و لیبی، آشکارا نشان دهنده حضور و همراهی جدی توده‌های وابسته به طبقات پایین با روشنفکران طبقه متوسط جدید بود و این ائتلاف تا زمان سقوط حکومت‌های اقتدارگرای وابسته به نظام سلطه قدرت‌های غربی استمرار یافت. برخی بر این نظرند که در بیشتر مواقع، این توده‌ها بودند که رادیکالیسم و استمرار مقاومت را بر رهبران برای رسیدن به هدف اصلی تمثیل کردند و رهبران را دنباله رو خود کردند.

حضور و همراهی توده‌ها با روشنفکران و طبقه متوسط جدید می‌تواند بر قدرت اجتماعی و وزن سیاسی جنبش‌های اسلامگرا بیفزاید؛ به عبارت دیگر، توده‌ها نمایانگر بعد کمی جنبش‌ها هستند و روشنفکران اسلامی نیز نقش رهبری و جهت دهی را به عهده دارند. گرچه نقش رهبران فکری و طبقه متوسط جدید را نمی‌توان انکار کرد، در عین حال باید اضافه کرد که بدون حضور توده‌ها، جنبش‌های اسلامگرا از مشروعیت و قدرت اجتماعی بالا برای پیشبرد اهداف خود علیه نظام سلطه برخوردار نخواهند بود. حضور توده‌ها و طبقه متوسط جدید در جنبش‌های اسلامی زمانی استمرار می‌یابد که هویت برنامه‌ای و ایدئولوژی آنها به صورت جامع برای پیشبرد خواسته‌های توده‌ها در کنار روشنفکران و اقشار متعلق به طبقه متوسط جدید باشد، به عبارت دیگر، بایستی آن‌ها بر مبنای خواسته‌های فرهنگی، ارزشی، مشارکتی، اقتصادی، اجتماعی همه اعضا و طبقات تشکیل دهنده جنبش باشد.

۴- طرح الگوی مردم سالاری دینی به عنوان بدیل حکومت‌های وابسته به نظام سلطه

هویت برنامه‌ای جنبش‌های اسلامی در عصر جهانی شدن بر مبنای دو جزء بسیار مهم یعنی طرد سلطه لیبرال دموکراسی و اقتصاد سرمایه داری غرب و تأسیس حکومت‌های مردم سالار دینی به جای حکومت‌های اقتدارگرا و محافظه کار وابسته به غرب باشد. نگارنده بر این باور است که جنبش‌های اسلامگرا زمانی می‌توانند افکار عمومی و بیشتر طبقات و اقشار را با خود همراه سازند که آن الگوی حکومتی مطلوب و واقع بینانه راه به عنوان بدیل طرح کنند که مورد قبول و پذیرش

عمومی باشد. در ذیل به اجمال، مهم‌ترین دلایل در خصوص چرایی ضرورت طرح الگوی حکومتی مردم سالاری دینی به جای نظام‌های اقتدارگرا و محافظه کار وابسته طرح می‌شود:

الف) مردم سالاری یا دموکراسی بیش از آنکه «ایدئولوژی» باشد، عمدتاً به مثابه «مشی حکومتی یا حکمرانی» تلقی می‌شود که بسته به شرایط فرهنگی، تمدنی، اجتماعی و ارزشی گوناگون و خاص، می‌تواند اشکال گوناگون و با محتواهای نسبتاً متفاوت در کنار سازوکارهای اجرایی مشترک به خود بگیرد؛ بنابراین مردم سالاری دینی نیز می‌تواند یکی از اشکال دموکراسی در کنار دیگر اشکال دموکراسی در منطقه جایگزین حکومت‌های وابسته موجود شود. تحقق مردم سالاری دینی در ایران می‌تواند بهترین الگو برای جریانات اسلامگرا در منطقه باشد. بنابراین مردم سالاری دینی می‌تواند الگوی مطلوبی برای بومی کردن دموکراسی در منطقه و سازگار کردن آن با هویت دینی-اسلامی باشد.

ب) حضور اقشار و اعضای تشکیل دهنده طبقه متوسط جدید و روشنفکری در جنبش‌های اسلامی نیز می‌تواند دلیل مهم دیگر در تأیید ضرورت الگوی مردم سالاری دینی باشد. طبقه متوسط جدید در خاورمیانه و شمال آفریقا از یک سو، مجهز به آگاهی‌های سیاسی و اجتماعی و نگرش‌های دموکراتیک است و از سوی دیگر خواستار بازگشت به هویت دینی است، بنابراین الگوی حکومتی یاد شده می‌تواند نقطه اتکاء جدی برای این طبقه و اعضای آن جهت شرکت فعالانه در جنبش‌ها و گروه‌های اسلامگرا باشد.

ج) گسترش دموکراسی خواهی در جهان قابل انکار نیست، اما نه دموکراسی لیبرال. ظهور جنبش‌های اسلامگرا، چالش و پاسخ منفی جدی به نظریه پایان تاریخ فوکویاما مبنی بر برتری لیبرال دموکراسی به عنوان تنها شکل ماندگار و مطلوب حکومت در عصر پس از فروپاشی شوروی بوده‌اند. گرچه حرکت‌های اعتراضی در خاورمیانه به ویژه در سال اخیر عمدتاً با محتوای اسلامی بوده است، ولی به معنی ضد دموکراتیک بودن آن‌ها نیست، بلکه دموکراسی با محتوای اسلامی و بومی مورد توجه بیشتر اقشار در این منطقه بوده است.

شواهد جدید و مطالعات مهم نشان می‌دهند که بیشتر مردم خاورمیانه و شمال آفریقا معتقد به دموکراسی-البته در شکل بومی و دینی و نه سکولار- به عنوان بهترین الگوی حکومتی هستند، در ذیل به اجمال به نتایج برخی از مهم‌ترین این مطالعات اشاره می‌شود. یافته‌ها و شواهد جدید، نظریه برخورد تمدنی هانتینگتون و برنارد لوئیس مبنی بر ناسازگاری ذاتی اسلام و دموکراسی را رد

می‌کنند. شواهد جدید نشان می‌دهند که جریان‌های اسلامگرای میانه‌رو بر سپهر مدنی و اجتماعی جوامع خاورمیانه به مراتب بیشتر از جریان‌های تندرو و خشونت طلب سیطره دارند و نباید حضور طیف معدودی از جریان‌های تندرو را به کل جهان اسلام تسری داد. طیف میانه‌رو اسلامگرایان قائل به سازگاری اسلام و دموکراسی، اسلام و حقوق بشر، دموکراسی به مثابه مشی حکومتی و حاکمیت اکثریت در چارچوب شریعت، اصل اجتهاد و تفسیر خردورزانه از دین و سازگاری اسلام با شرایط جدید هستند.

نتایج نظرسنجی‌های ارزشی پیمایشی جهانی حاکی از آن است که اکثریت قابل توجهی از مسلمانان خاورمیانه بین اسلام و دموکراسی تناقضی نمی‌بینند. اینگلهارت و پیپانورس در یک مطالعه‌ای با استناد به داده‌های پیمایشی ارزشی جهانی در مورد ۱۱ کشور از جهان اسلام نتیجه می‌گیرند که بین مردم خاورمیانه و مردم سایر مناطق جهان از جمله مردم اروپا تفاوت آماری معنی‌داری در میزان تمایل به دموکراسی و باورهای دموکراتیک نیست. تنها تفاوت حاکی از تأیید کمتر برابری جنسیتی و آزادی جنسیتی در خاورمیانه نسبت به مناطق دیگر جهان است. (اینگلهارت و نوریس، ۱۳۸۷، صص ۲۲۵-۲۰۰)

جمال و تسلر در مطالعه آماری خود در مورد پنج کشور جهان عرب در فاصله سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۶ به این نتیجه می‌رسند که ارزش‌های دموکراتیک البته نه از نوع سکولار بلکه با قرائت اسلامی و دموکراتیک از بیشترین تأیید در نزد مردم خاورمیانه برخوردار بوده‌اند که به‌طور متوسط در سطح ۸۶ درصد بوده است. مردم این منطقه معتقدند که دموکراسی با تمام معایب آن البته در شکل سازگار با هویت اسلامی - دینی می‌تواند بهترین الگو باشد. اکثریت پاسخگویان بر این باور بوده‌اند که بین اسلام و دموکراسی تناقض وجود ندارد، البته برخی از روحانیون متعلق به طیف اسلامگرای تندرو بین آن دو تناقض می‌بیند ولی شهروندان روشنفکران و اسلامگرایان میانه‌رو تناقضی بین آن دو نمی‌بینند. (lamal&tessler , 2008)

بنابراین داده‌ها و شواهد پیمایشی و تجربی فوق نشان می‌دهند که جنبش‌های اسلامگرا نمی‌توانند صرفاً الگوی حکومت اسلامی منهای دموکراسی را به پیش ببرند، ضمناً دموکراسی نیز نمی‌تواند بی‌ارتباط با هویت دینی و اسلامی باشد. در این صورت است که جنبش‌های اسلامی می‌توانند به عنوان چتر فراگیر عمل کنند و با طرح الگوی مردم‌سالاری دینی، توده‌ها و اقشار مذهبی را در کنار اقشار روشنفکری و طبقه متوسط جدید را با خود همراه سازند تا به دو هدف مهم خود یعنی طرد

سلطه اقتصاد سرمایه داری و ساقط کردن حکومت‌های وابسته در عصر جهانی شدن جامع عمل
پیوشانند.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، نخست دو پارادایم برخورد تمدنی و واکنشی در تبیین ظهور و گسترش
اسلامگرایی سیاسی و جنبش‌های اسلامی بررسی و نقد گردیدند. رویکرد برخورد تمدنی به دلایل
انتزاعی، غیر تاریخی، قوم محوری و یک سونگری، سراسر خشونت‌گرا معرفی کردن گروه‌های
اسلامی، نادیده گرفتن عامدانه طیف‌های میانه‌رو اسلامگرا و واقعیات تاریخی و بحران‌ها و چالش
های ناشی از استیلای نظام سرمایه‌داری غرب در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا یک دیدگاه-
ناپذیرفتنی و غیر واقع‌گرایانه معرفی و نقد شد. در عوض، پارادایم واکنشی (رویکرد نوجهان سوم
گرایان) به دلایلی مانند واقع‌بینی و بعد جامعه‌شناختی و تاریخی بودن و جامعیت پاسخ‌ها در ابعاد
فرهنگی- اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و توجه به تأثیرات مخرب جهانی شدن و جهانی سازی و
استیلای نظام اقتصادی و سیاسی نولیبرال غرب و حکومت‌های نامشروع، ناکارآمد، اقتدارگرا و
وابسته به غرب به عنوان پارادایم واقع‌بینانه و منطقی در تبیین اسلام سیاسی در چند دهه اخیر مطرح
و تحلیل شد.

در بخش دوم، راهبردهایی از منظر جامعه‌شناختی سیاسی برای فراتر رفتن جنبش‌ها از سطح
واکنش تدافعی به سمت هویت برنامه‌ای با محوریت دو هدف طرد جدی سلطه جهانی لیبرال
دموکراسی و اقتصاد نولیبرال غرب در منطقه و پس‌زدن جدی پروژه جهانی سازی ارزشی- فرهنگی
و سیاسی و اقتصادی غرب و جایگزینی نظام‌های مردم سالار دینی به جای حکومت‌های اقتدارگرا
و محافظه‌کار وابسته به غرب سلطه‌گر طرح و بررسی شدند. در این راستا، بر ضرورت‌ها و الزاماتی
همچون: فراگیری منطقه‌ای جنبش‌های اسلامی، گسترش ساختار شبکه‌ای و پیوندهای افقی در
درون آن‌ها بین طبقات و اقشار مختلف، لزوم ائتلاف جدی و همراه سازی توده‌ها با روشنفکران و
لزوم بدیل بودن مردم سالاری دینی و نه حکومت اسلامی صرف به جای حکومت‌های موجود
تأکید شد.

منابع

- اینگلهارت رونالد و نوریس پیپا (۱۳۸۷)، مقدس و عرفی: دین و سیاست در جهان، ترجمه مریم وتر، نشر کویر.
- اشرف نظری علی (۱۳۸۷)، غرب هویت و اسلام سیاسی، فصلنامه سیاست، شماره ۱، بهار.
- دکمچیان هر ایر (۱۳۸۸)، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، چاپ پنجم، ترجمه حمید احمدی، تهران، نشر کیهان.
- لوئیس برنارد (۱۳۸۶)، خاورمیانه، ترجمه کامشاد شریعت، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
- هانتز، شیرین (۱۳۸۱)، «اسلاگرایی و نقش سیاسی جنبش‌های اسلامگرا در خاورمیانه معاصر»، ترجمه پرویز کریمی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۱، بهار.
- Aydin, Mustafa & Ozen, Cinar.(2010). “*Civilizational Futures...*” Futures, vol.42.
- El.Affendi, Abdelwahab.(1999). “*Islam & the future of dissent after end of history*”, Futures, vol. 31.
- El. Said, H. & Harrigan, J. (2006). “*Globalization, International Finance & Political Islam in the Arab World*”, The Middle East Journal, Vol.60, No.3.
- Hinnebusch, Raymond. (2006). “*Authoritarian Persistence, Democratization, theory of the Middle East*”, Democratization, vol.13, No. 4.
- Huntington, Samuel .(2008).“*The clash of civilizations*”, in F. Lechner& J. Boli (eds) The Globalization Reader, Singapoer, Blackwell publication.
- Jamal, Amaney&Tessler, Mark. (2008). “*Attitudes in the Arab World*”, Journal of Democracy, vol.19, No. 1.
- King, Stephen J. (2009). *The New Authoritarianism in the Middle East & North Africa*, Indiana University press.
- Knudsen ,Are.(2003). “*Political Islam in the Middle East*”, A Report for development Studies & Human rights institute.
- Lewis, Bernard.(1993). “*Islam and Liberal Democracy*”, Atlantic Monthly, 271(2).
- Moaddel,Mansoor .(2007).“*The Future of Islam After 9/11*”, Futures, vol.36.

- Toth, James. (2003). "Islamism in southern Egypt", International Journal of Middle East Studies, vol. 35.
- Unay, Sadik. (2011). "Global Transformation & The MENA: A Comparative Political Economy Analysis", Insight Turkey, Vol. 13, No. 1.